



اندیشه

اشاره

پرسش از منشأ حیات و هستی و پاسخ به آن در ادیان گوناگون و به ویژه در اسلام مطرح شده و قرآن در بسیاری از آیات به آن پاسخ گفته است. از نظر اسلام، حیات منشأ الهی دارد، بی آن که سلسله علت‌های طبیعی و مادی آن نفی شود. از دیگر سو، حیات دارای مراتبی است که این مراتب در نهایت رو به سوی کمال دارند. از این رو، معارف اسلامی بر وجوه فردی و گونه‌های حیات جهان تأکید دارد و جدا شدن یک گونه از گونه‌ی دیگر را برخلاف حکمت الهی می‌داند. اما در این میان، انسان نیز تمام مراتب حیات از حیات نباتی تا حیوانی و نیز الهی را در خود پوشیده دارد و در نهایت، کمال وی در قرب الهی است.

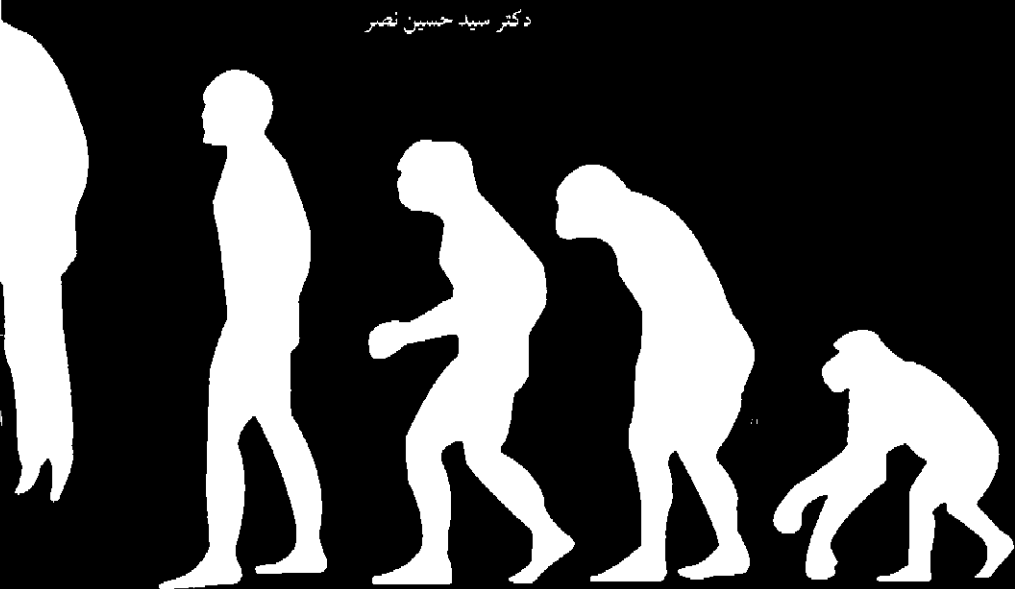
با این حال نظریه‌ی تکاملی داروین (داروینسم) که یکی از پایه‌های مدرنیته است، نظری برخلاف دین اسلام دارد. این نظریه با دریافتی ماده‌گرایانه، بر پدیده‌ی موجودات از یکدیگر تأکید دارد. گرچه امروزه نظریه‌ی تکاملی داروین تغییرات زیادی پیدا کرده، اما هنوز درک مادی‌گرایانه‌ی آن به عنوان یکی از شالوده‌های مدرنیته عمل می‌کند.

دکتر سید حسین نصر، سنت‌گرای معاصر ایرانی که به غیر از تبیح در فلسفه، حکمت و کلام اسلامی، بر علوم فیزیک و زیست‌شناسی مسلط است، بر اساس آموزه‌های قرآنی و مبانی کلام و فلسفه‌ی اسلامی به نقد و ارزیابی این دیدگاه می‌پردازد.

نقد نظریه‌ی تکاملی داروین

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجموعه‌ی علوم انسانی

دکتر سید حسین نصر





اخراج نمی‌کنند و هیچ‌کس به خاطر بر زبان راندن جمله‌ی «من این نظریه را نمی‌پذیرم»، مانع ارتقای شغلی آن‌ها نمی‌شود. تئوری تکامل - برعکس همدی نظریه‌ها - موضوعی کاملاً متفاوت است. زیرا این تئوری یک ایدئولوژی است و نه علم متعارف. بدین ترتیب، اگر شما استاد زیست‌شناسی در یک دانشگاه، به خصوص در دنیای آنگلو ساکسون و کمتر در ایتالیا، آلمان و فرانسه، باشید و اگر طبق زمینه‌های کاملاً علمی با نظریه‌ی تکامل مخالفت می‌ورزید، فردی مطرود خواهید بود. حتی موفقیت کاری خویش را نیز از دست خواهید داد، همکارانتان شما را ابله می‌پندارند، ارتقای شغلی نمی‌یابید و...

مسلمانان کل این مبحث را در پرتو این وضعیت بررسی می‌کنند که نظریه‌ی تکامل متعلق به جهان مدرن است. آن‌ها،

امروزه موضوعات اندکی وجود دارند که به اندازه‌ی نظریه‌ی تکامل اهمیت بحث داشته و هم طراز با این تئوری، دارای معانی ضمنی پنهان و مودیانه‌ای باشند

هم از این زاویه به قضیه نگاه می‌کنند و هم از دیدگاه ادعای علمی این تئوری که در پی توضیح پدیده‌ی علمی خاصی است. اکنون من در تسلیم شدن به این فشار و گسترش آنچه که می‌توانید گونه‌ی نسخه‌ی اسلامی تکامل یا تکامل باوری خداپرستانه بنامید، به هیچ

امروزه موضوعات اندکی وجود دارند که به اندازه‌ی نظریه‌ی تکامل اهمیت بحث داشته و هم طراز با این تئوری، دارای معانی ضمنی پنهان و مودیانه‌ای باشند. ابتدا اجازه دهید بگویم، من در هاروارد نه تنها فیزیک، بلکه زمین‌شناسی و دیرین‌شناسی هم خوانده‌ام و با این پیش‌زمینه‌ی فکری است که فهم رایج در خصوص نظریه‌ی تکاملی داروینی را - حتی با زمینه‌های علمی - رد می‌کنم. بگذارید این موضوع را در همین آغاز، پیش از این که به طور ویژه به نقطه نظر اسلامی بپردازیم، باز گویم.

نظریه‌ی تکامل ستون خیمه‌ی مدرنیسم است و اگر این ستون سقوط کند، کل خیمه بر سر مدرنیسم فرو خواهد ریخت. بنابراین به مانند یک ایدئولوژی با آن رفتار می‌شود، نه یک تئوری علمی که به اثبات رسیده است. می‌دانم که بسیاری از مردم اظهارات مرا در این مورد نمی‌پذیرند، اما حداقل مسلمانان باید از این دیدگاه به کل موضوع بنگرند.

انواع متفاوتی از نظریه‌های علمی وجود دارند؛ مثلاً مکانیک کوانتوم یا تئوری زنجیره در فیزیک و کیهان‌شناسی. اکنون اگر کسانی با این نظریه‌ها مخالفت ورزند، هیچ‌کس آن‌ها را از دانشگاه

گرچه امروزه نظریه‌ی تکاملی داروین تغییرات زیادی پیدا کرده، اما هنوز درک مادی گرایانه‌ی آن به عنوان یکی از شالوده‌های مدرنیته عمل می‌کند

روی با برخی از دانشمندان مسلمان هم عقیده نیستیم؛ کسانی که در سایر زمینه‌ها احترام زیادی برایشان فنانم. این نسخه بدتر از مفهوم داروینی تکامل است، چرا که دیگر حتی یک تکامل علمی هم نیست و زیست‌شناسان لادری و خدا ناپاوار را هم راضی نمی‌کنند. به علاوه، این نسخه‌ی اسلامی داستان خدا را طی فرایندی که ما معتقدیم می‌شناسیم، اما در واقع چیزی در موردش نمی‌دانیم، می‌بندد و این حتی بدتر از قبلی است. بنابراین، مسلمانان باید از نظر موقعیت‌های عقلانی و روحانی خودمان به این قضیه بنگرند. آن‌چه که قرآن و حدیث می‌گویند و آن‌چه که سنت عقلانی خودمان گفته است، حاوی موضوعات مهمی است که با این مسئله در ارتباط و در آن دخیل است؛ موضوعاتی که قالب ذهنی مدرن روی آن‌ها سرپوش گذاشته و تکامل را به عنوان تنها توضیح داده‌های علمی، باقی نهاده است.

یکی از این موضوعات، مسئله و قطعیت شکل است. یک مثلث، یک مثلث است و شکلی نبوده است که به صورت مثلث تکامل یابد. نا وقتی یک مثلث کامل نشده است، مثلث نیست. بدین ترتیب، اگر ما سه خط باز داشته باشیم که تدریجاً به یکدیگر متصل شوند، حتی اگر یک میکرون هم باز و جدا از هم باشند، دیگر نمی‌توانیم شکل حاصل را مثلث بنامیم. تنها یک مثلث است که می‌توان نام مثلث بر آن نهاد. به همین ترتیب، اشکال حیات هم قطعیت خودشان را دارند. بونوته - زیست‌شناس معروف فرانسوی - بر مبنای همین واقعیت، یعنی قطعیت شکل‌ها و نیز دیگر ملاحظات، با تکامل مخالفت ورزید.

به مانند متفکران مسلمان، شما و من باید همه‌ی انتقادهای وارد بر تئوری تکامل را مورد توجه قرار دهیم، این انتقادات تنها نقادی‌های دینی یا کلامی نیستند، بلکه پیش از همه زیست‌شناختی‌اند

اکنون مفهوم سنتی شکل (مورفوس) قطعیت خود را هم در فلسفه و هم در علم غربی از دست داده است. تنها چیزی که باقی می‌ماند، اشکال ریاضی - بنیادی هستند که خود شکل‌هایی انتزاعی‌اند، اما اشکال مشخص و متعین توسط گالیله و دکارت از حیطه‌ی علم به بیرون افکنده شدند. زمانی که شما علم را اندازه

می‌گیرید و می‌گویید که علم توضیح کمیتمند چیزهاست، دیگر نمی‌توانید به اشکالی پردازید که به کیفیت چیزها مربوط می‌شوند. شکل یک پرتقال را در نظر بگیرید. در فیزیک مدرن شما قادر به مطالعه‌ی شکل یک پرتقال نیستید. در واقع آن‌چه که شما به مطالعه‌اش می‌پردازید، وزن آن پرتقال و محیطش است. یا در حوزه‌ی علم شیمی، میزان اسید موجود در آب آن و در حوزه‌ی زیست‌شناسی، ساختار مولکولی‌اش. پس بر این پرتقال چه رفته است؟ شما به آن نمی‌رسید. بدین ترتیب نخستین مسئله، قضیه‌ی شکل است و معنایی که در ارتباط با نظریه‌ی تکامل دارد.

دومین مسئله، افرینندگی است و در این جا ما به عمق مباحث کلامی می‌رویم. در اسلام، از جمله دو نام خدا عبارت‌اند از «الحی» و «المحیی». خدا هم زنده است و هم زندگی بخش. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که خدا دایناسورها را به این صورت خلق کرده است و در عین حال مدعی شود که دایناسورها به واسطه‌ی شرایط محیطی نقصان و بعداً دوباره تکامل یافته و به این یا آن حیوان تبدیل شده‌اند. اجازه دهید تکرار کنم که خدا هم زنده است و هم زندگی بخش. این موضوع بدون این که قضیه‌ای علمی باشد

متکلمان مسلمان باید نه تنها تکامل زیست‌شناختی، بلکه تکامل مسیحی را هم مورد انتقاد قرار دهند. منظور از تکامل مسیحی، دریافت کلامی مسیحیت مدرنیست در خصوص تکامل زیست‌شناختی است

- برای من بسیار روشن و حقیقی است. اولاً زنده به غیر زنده کاهش نمی‌یابد. ثانیاً خدا در عین حال سرمنشأ همه‌ی موجودات است (ذی حیات و فاقد حیات) و به همین دلیل هم ما نمی‌توانیم هیچ موجودی را به غیر موجود فرو بکشیم. ماده می‌تواند به انرژی تبدیل شود و انرژی به ماده و ممکن است سیاهچاله‌هایی در کیهان وجود داشته باشند، اما آن‌چه که در یک آزمایشگاه قادر به انجامش نیستیم، فروکش کردن یک چیز به هیچ یا کاهش هیچ به یک چیز است؛ چرا که خداوند، خالق و بخشنده‌ی وجود هم هست. اولاً خدا اعطا کننده‌ی وجود است. در ثانی خودش، هم حی است (زنده) و هم زندگی بخش. او مرجشسه و اعطا کننده‌ی کل حیات است. به همین صورت، هیچ قدرت دیگری در جهان قادر نیست

وجود بیخشد، مگر منشأ وجود. هیچ قدرت دیگری در جهان قادر نیست زندگی بیخشد، مگر منبع حیات.

بنابراین ما باید از نقطه نظر اسلامی به رد و ابطال منشأ تصادفی حیات بپردازیم. در این خصوص باید سه عنصر اصلی را در نظر گرفت:

اول، ویران سازی اشکال در مفهوم غایی.

دوم، فرو کاستن علیت به سطح افقی که به معنی انکار علیت عمومی و بنابراین رابطه ی علت و معلولی الهی است.

سوم، افقی کردن زنجیره ی عمودی وجود.

بر زبان راندن این جمله که صور مخلوقات در جهان ماورای این دنیای مادی - می توانید بگویید جهان پنداری یا نامحسوس -

مفهوم مواجه و در مکتوبات سایرین با آن آشنا شده ایم. این حقیقت دارد، اما اصلاً به معنی تکامل - آن گونه که در مفهوم داروینی آن فهمیده می شود - نیست.

در تئوری مدرن تکاملی، محور عمودی که تبیین کننده ی چرایی ظهور اشکال و صور خاص در جهان مادی است، افقی

نظریه ی تکامل ستون خیمه ی مدرنیسم است و اگر این ستون سقوط کند، کل خیمه بر سر مدرنیسم فرو خواهد ریخت. بنابراین به مانند یک ایدئولوژی با آن رفتار می شود، نه یک تئوری علمی که به اثبات رسیده است

شده و بنابراین تنها از طریق چارچوب زمان و ماده است که علم مدرن به درک و دریافتی از پیدایش هر چیز از جمله صور ذی حیات دست می یابد. خوب پس آیا هیچ امکانی از هیچ فرایند تکاملی وجود ندارد که یک گونه را به گونه ای دیگر مبدل سازد؟

چرا امکان گونه ای «ریز تکامل» یا «تکامل خرد» وجود دارد، اما در مورد «تکامل کلان» پاسخ منفی است. تکامل خرد هنوز در درون امکانات بالقوه ی پیش نمون (صورت ازلی) یا صورت موجودی خاص در مفهوم فلسفی است. به همان طریقی که اکنون من و شما موجودات انسانی هستیم، چینی ها و ژاپنی ها هم به همین نحو موجوداتی انسانی اند. چشمان ما به یک شکل است، چشم های آن ها به شکلی دیگر. اگر ما به زیمبابوه مهاجرت کنیم، پوستمان تیره تر می شود و اگر به سوئد برویم، کمی روشن تر خواهیم شد. اما ما همگی در درون محدوده ی امکانات بالقوه ی صورت انسانی قرار داریم. بله این نوع تکامل خرد امکان پذیر است. مگس ها می توانند کمی بزرگ تر شوند و اگر نوع خاصی از نور در دست رس باشد، گیاهان هم قادرند اندکی بیشتر رشد کنند. اما برخی به اشتباه این فرایند را تغییر گونه ها نامیده اند. این تغییر گونه نیست، این «تکامل» در درون یک گونه ی خاص است. هرگونه، پهنایی دارد، طیفی، حوزه ای و واقعیتی که گسترده تر از افراد خاص درون آن گونه است و همه ی آن ها را دربر می گیرد. بدین ترتیب، افراد دیگر آن گونه می توانند با ویژگی هایی دیگر در آن گونه ظهور یابند و حتی بر حسب شرایط محیطی تغییر کنند، بدون این که گونه ای به گونه ی دیگری بدل شود.

اکنون از نظر متکلمان یا اصحاب دین یا فیلسوفان دین، هیچ راهی وجود ندارد که زیست شناسی بتواند، دیدگاه آنان در خصوص علیت الهی (زنجیره ی علت و معلول الهی) را ویران سازد

وجود دارند و در لحظه ای خاص در تاریخ عالم مادی متبلور می شوند (که حقیقتاً آن چیزی است که دیدگاه اسلامی بر آن تأکید می ورزد) و نیز گفتن این که چنین صورت هایی طبق علم و اراده ی خداوند و نیز مطابق با شرایطی که خدا برای یک جهان خاص وضع کرده است، متبلور می شوند (که دلیل همان است که چرا درخت سیب، گلابی به بار نمی آورد) در علم مدرن بی معناست. اما این به معنای تکامل نیست.

به همان طریق، هنگامی که در بهار باران فرو می ریزد، تمامی دانه هایی که زیر خاک قطعه زمینی خاص، پشت خانه ی شما نهفته اند، شروع به رشد می کنند و گل می دهند. این به معنای تکامل آن دانه ها نیست، مگر در معنایی به کلی متفاوت. این به مانند تکامل ما در زهدان مادر و دوره ی جنینی است که به هر حال معنایی دیگر است و به مفهوم تغییر و تبدیل یک گونه به گونه ای دیگر نیست. بلکه بیشتر، امکانات بالقوه ی درون دانه های نهفته در خاک است که به فعلیت رسیده. تاریخچه ی این مفهوم به آگوستین در غرب می رسد و ما هم در بسیاری از متفکران مسلمان آن را سراغ داریم. در حقیقت، ما در کیهان شناسی ابن سینا با این

به مانند متفکران مسلمان، شما و من باید همه‌ی انتقادهای وارد بر تئوری تکامل را مورد توجه قرار دهیم. این انتقادات تنها

بونوئه - زیست‌شناس معروف فرانسوی - بر مبنای همین واقعیت، یعنی قطعیت شکل‌ها و نیز دیگر ملاحظات، با تکامل مخالفت ورزید

نقادی‌های دینی یا کلامی نیستند، بلکه پیش از همه زیست‌شناختی‌اند. زیست‌شناسان بسیاری، از جمله جی. سومونیک و آر. فوندی نویسندگان کتاب «پس از داروین» به زبان ایتالیایی، و نیز بسیاری دیگر مثل جی. موناسترا که او هم ایتالیایی است و بسیاری دیگر در فرانسه و آلمان هستند که معتقدند، داروین‌بسم منابع رشد و توسعه‌ی زیست‌شناسی شده است و با داده‌های زیست‌شناختی مطابق نیست. آن‌چه در شواهد دیرین شناختی ظهور یافته، فی الواقع یک انقلاب است و نه یک تکامل. حتی اگر شما نخواهید درباره‌ی منشأ پیدایش اشکال نوین زنده صحبت کنید، مشاهده می‌کنید که گونه‌ها همواره به‌طور ناگهانی ظاهر می‌شوند و به همین دلیل هم هست که این نظریه در زبان فرانسه «انقلاب انداموار انگارانه» نامیده می‌شود.

تئوری تکامل از سوی بسیاری از زیست‌شناسان دنیای انگلوساکسون به بوته‌ی نقد کشیده شده است؛ کسانی که معمولاً مورد طرد و تحقیر قرار گرفته‌اند یا نظریاتشان ناچیز شمرده شده است. این قضیه در مورد شخصی هم چون داگلاس دور هم صادق است. وی عضو هیئت علمی دانشگاه بود، اما به محض این که دست به قلم برد تا از نظریه‌ی تکامل انتقاد کند، ناچار شد به جای این که چاپ و انتشار کتابش را به کمبریج ماساچوست بسپارد، آن را در تنسی منتشر کند. اشاره‌ی خاص من به کتاب مشهور او - توهم دگرگشت باور - است. از آن زمان تاکنون دو نسل گذشته، اما تغییرات بسیار کمی صورت گرفته است. تا آن‌جا که دیارتیمان‌های زیست‌شناسی این کشور به موضوع علاقه‌مند شدند. از آن هنگام بسیاری کسان دیگر مثل مایکل بهه نویسنده‌ی کتاب «جعبه‌ی سیاه داروین» در خصوص این موضوع نوشته‌اند. (بهه در دانشگاه با همکاری‌اش مشکلاتی پیدا کرد.) یک نقد صرفاً

زیست‌شناختی می‌تواند بدون انکار تکاملی خرد صورت پذیرد؛ بدون انکار پذیرش شرایط جدید بوم‌شناختی توسط یک گونه و بدون در آمیختن یک گونه با نمونه‌های دیگر درون همان گونه. اگر شما و من به کانادای شمالی و به میان اسکیسوها برویم، یا باید شرایط آن‌جا را بپذیریم و طبق آن زندگی کنیم یا بمیریم. در مورد این واقعیت هیچ تردیدی وجود ندارد و فهم آن هم تیزهوشی خاصی نمی‌خواهد.

دوم این که ما انتقادی منطقی در دست داریم: «چگونه ممکن

اگر شما استاد زیست‌شناسی در یک دانشگاه، به خصوص در دنیای انگلوساکسون و کمتر در ایتالیا، آلمان و فرانسه، باشیید و اگر طبق زمینه‌های کاملاً علمی با نظریه‌ی تکامل مخالفت بورزید، فردی مطرود خواهید بود

است چیزی بزرگ‌تر، از چیزی کوچک‌تر حاصل آید؟» زیست‌شناسان مدرن و اغلب دانشمندان به‌طور کلی با انکار چیز بزرگ‌تر پاسخ این نقد را داده‌اند. می‌گویند این امری کینی است و از طریق فروکاست‌گرایی صورت می‌پذیرد؛ با فروکاستن پشه‌های کوچک به ساختارهای مولکولی صرف. معتقدان به نظریه‌ی تکامل تصور می‌کنند، دیگر نباید در خصوص حاصل مدن بزرگ‌تر از کوچک‌تر سخن به میان آرند. اما اگر این‌ان تنها یک لحظه به این موضوع بیندیشند، چگونه ممکن است بپذیرند که بزرگ‌ترین آثار ادبی - از آن‌جا که به زبان غربی صحبت می‌کنیم - مثلاً آثار دانته و شکسپیر، تنها از یک طرف سوپ مملو از مولکول منتج شده باشند؟ آن‌ها نمی‌خواهند در این چارچوب و اصطلاحات به موضوع بیندیشند. اگرچه در یک دوره‌ی بلند زمانی، این مولکول‌ها اتفاقاً با یکدیگر تلافی می‌کنند و سرانجام کمندی الهی را به وجود می‌آورند. اما از نظر صرف منطقی - و من در عین حال این واقعیت را مدنظر دارم که فردی‌ها و مفاهیم منطقی خودشان تکامل نیافته‌اند - در منطقی، گونه‌ای ثبات و تغییرناپذیری هست؛ هم در منطق ریاضیات، هم در منطق صوری و انسان می‌تواند فهم رایج در خصوص تکامل مبتنی بر فروکاست‌گرایی را در بوته‌ی منطقی قرار دهد.

سوم، نوع دیگری از نقد که اهمیت بالایی هم دارد «نقد

کلامی» است. در این مفهوم، جهان بینی علمی آن چه را که در خصوص جهان طبیعت مورد مطالعه قرار می دهد، از تمام چیزهای الوهی و قدسی مجزا می کند و سپس این واقعیت مثله شده را هم چون تنها واقعیت موجود در نظر می گیرد. اکنون از نظر متکلمان یا اصحاب دین یا فیلسوفان دین، هیچ راهی وجود ندارد که زیست شناسی بتواند، دیدگاه آنان در خصوص علیت الوهی (زنجیره ی علت و معلول الهی) را ویران سازد. هیچ راهی نیست که زیست شناسی بتواند وجود «علیت عمودی» را ابطال کند. هیچ متکلمی نمی تواند انکار کند که خدا گفته است: بگذار نور باشد و نور شد؛ که او پرندگان را، تمام گونه ها و زیرشاخه های پرندگان را خلق کرده است. بدین ترتیب، متکلمان با تمسک به واقعیت علت الوهی در نظم آفریده ها و این امر که قدرت آفرینشگرانه تنها به خدا تعلق دارد و نه به ماده - همان طور که قرآن هم به خوبی این را روشن ساخته است - همواره قادرند دیدگاه زیست شناختانه ی

چه قدر نامعقول و احمقانه است که مولکول ها به تدریج در یک موجود کور، در گل، آرایش تازه ای به خود بگیرند و سپس در یک لحظه آن موجود کور که نمی بیند، در لحظه ی بعدی ناگهان ببیند

تکامل را به نقد بکشند.

اما به هر حال باید توجه کرد که متأسفانه بسیاری از متکلمان مسیحی غرب، بیش تر تسلیم تئوری تکامل شده اند. آن ها ترسان از این که مسیحیت مورد حمله و هجوم مدافعان گونه ای علم کمیته و ماتریالیستی قرار گیرد، تلاش کردند همه ی انواع تئوری های همدست با آن چه را که «تکامل خدا باورانه» نامیده می شود، ابداع کنند؛ تکامل خدا باورانه ای که حتی بدتر از تئوری زیست شناختی صرف است، زیرا به مفهوم کلامی، دستان خدا را از سر مخلوقات خویش کوتاه می کند. اگر این تکاملی های خدا باور، نقش خدا را در نظر بگیرند، دیدگاهشان دیگر تکاملی های علم باور راضی نخواهد کرد. متکلمان مسلمان باید نه تنها تکامل زیست شناختی، بلکه تکامل مسیحی را هم مورد انتقاد قرار دهند. منظور از تکامل مسیحی، دریافت کلامی مسیحیت مدرنیست در خصوص تکامل زیست شناختی است.

چهارم، ریاضیات هم مسئله ی دیگری است. نقد «ریاضی بنیاد» از تکامل، نقدی است که پیش تر توسط تعدادی از ریاضی دانان، از جمله تمام کسانی که در خصوص طرح عقلانی سخن گفته اند، مطرح شده است. اگرچه آنان مورد حملات پر شمار تکاملی ها قرار گرفتند، اما به این برهان ریاضی متوسل شدند: طبق «تئوری اطلاعات ریاضی» شما هرگز نمی توانید از درون جمعی «الف» چیزی بیش از آن چه که در آن نهاده اید، خارج سازید. این یکی از اصول بنیادین نظریه ی اطلاعات است. اکنون یک سلول زیستی در معنای همان جمعی «الف» است که اطلاعاتی در آن قرار دارد. شما چگونه می توانید اطلاعاتی بیش از آن چه که در آن نهاده اید، از آن خارج سازید؟ این یکی از قدرتمندترین نقادی های علمی است که در خصوص نظریه ی زیست شناختی تکامل ارائه شده است.

اما همه ی این مباحث و براهین بی نتیجه و ناسودمندند، مگر با نبرد بسیار سنگین عقلانی کسانی همراه شوند که از مورد موافقت و تصدیق قرار نگرفتن، حمایت نشدن، ارتقا نیافتن، دعوت نشدن به کنفرانس ها و مسائلی از این دست، هراسی به دل راه ندهند. زیرا انتقادهای آنان فی الواقع به آن چیزی ضربه می زند که حمایت کننده ی خود این پارادایم مدرن است. آن چه باید تغییر کند، همین پارادایم مدرن است. زمانی که این تغییر به وقوع

آن چه باید تغییر کند، همین پارادایم مدرن است. زمانی که این تغییر به وقوع بپیوندد، حتی با علم قاطع و منسجم، شما قادر خواهید بود نوعی زیست شناسی داشته باشید که زیست شناسی تکاملی در مفهوم رایج آن نیست. گونه ای زیست شناسی است که بدون انکار واقعیات مشاهده پذیر اشکال حیات، سطوح بالاتر وجود را مورد تأیید قرار می دهد. نوعی زیست شناسی که علیت عمومی و نیز علیت افقی را پذیراست و در واقع نسبت به طبیعت چیزها، دقیق تر و صحیح تر است. ببینید ما چه قدر باید تحویل خود را گسترش دهیم تا در خصوص تکامل چشم - مثالی که غالباً به دست داده

می‌شود. صحبت کنیم. چه قدر نامعقول و احمقانه است که مولکول‌ها به تدریج در یک موجود کور، در گل، آرایش تازه‌ای به خود بگیرند و سپس در یک لحظه آن موجود کور که نمی‌بیند، در لحظه‌ی بعدی ناگهان ببیند.

ما می‌دانیم که این ادعا چه قدر نامعقول است. چه قدر پذیرش پوچی و بی‌معنای تئوری تکامل مورد درخواست ماست. همین قضیه در مورد رشد یک بال برای پرواز و یادگیری کامل پرواز هم صادق است. ما همه این موضوع را می‌دانیم، ولی اکنون همه آن را پذیرفته‌ایم، زیرا هیچ چیز دیگری برای توسل به خدا، به یک خالق عاقل و هوشمند نداریم. روستاند، زیست‌شناس معروف فرانسوی، زمانی گفت: «من عمیقاً معتقدم (زیرا به هیچ وجه کار دیگری برای انجام نمی‌بینم) که پستان‌داران از مارمولک‌ها منتج شده‌اند و مارمولک‌ها از ماهی. اما وقتی چنین چیزی را اعلام می‌کنم، نمی‌کوشم از مشاهده‌ی شناخت ثقیل آن اجتناب ورزم و ترجیح می‌دهم، منشأ این دگردیسی‌های ننگین را هم چنان مبهم و نامشخص رها کنم تا این که آن را به امور غیر محتملی ضمیمه کنم که ناشی از تفسیری مضحک است.»

بله پذیرش این بیهودگی‌ها، این احتمالات باور نکردنی که من ذکر کردم، شگفت‌انگیز است. شما می‌دانید که کسی گفته است، احتمال این که یک سلول زنده پای به عرصه‌ی وجود بگذارد، همانند این احتمال است که یک میمون پشت دستگاه تایپ بپرد و تمام نمایش نامه‌های شکسپیر را خلق کند. مثال‌های زیادی ارائه شده‌اند، اما مردم هم چنان این حرف‌های پوچ و نامعقول را باور می‌کنند؛ زیرا

طبق «تئوری اطلاعات ریاضی» شما هرگز نمی‌توانید از درون جعبه‌ی «الف» چیزی بیش از آن چه که در آن نهاده‌اید، خارج سازید. این یکی از اصول بنیادین نظریه‌ی اطلاعات است. اکنون یک سلول زیستی، در معنای همان جعبه‌ی «الف» است که اطلاعاتی در آن قرار دارد. شما چگونه می‌توانید اطلاعاتی بیش از آن چه که در آن نهاده‌اید، از آن خارج سازید؟ این یکی از قدرتمندترین نقادی‌های علمی است که در خصوص نظریه‌ی زیست‌شناختی تکامل ارائه شده است.



اگر چنین نکنند، جهان بینی مدرن فرو خواهد ریخت.

برای جهان مدرن، تکامل باوری هم چون اصلی «دینی» است؛ همان طور که در مورد مارکسیسم هم همین طور است. مارکسیسم کاملاً بر مبنای آن چیزی بنا نهاده شده است که پروانش مبنای علمی تکامل تاریخی نامیده اند. ماتریالیسم دیالکتیک عمیقاً متأثر از داروینیسیم بود. اکنون روزگار مارکسیسم به عنوان یک تئوری جزم اندیشانه سپری شده است و تنها تعداد کمی مارکسیست این طرف و آن طرف باقی مانده اند. بقیه یا فمینیست شده اند یا به سبزه‌ها پوسته‌اند و غیره. با وجود این، فلسفه‌ای که مورد حمایت و پشتیبانی مارکسیسم بود، هنوز هم تا حد زیادی رواج دارد؛ اگرچه دیگر آن ایدئولوژی عمده و حائز اهمیت نیست که ادعای فرمانروایی بر جهان را داشت.

به همین ترتیب، غرب به اصطلاح لیبرال - که نقطه‌ی مقابل مارکسیسم بود - کل جهان بینی‌اش با مفهوم پیشرفت شروع می‌شد. رشد صنعتی که در همان زمان ویرانی جهان طبیعی را در پی داشت که ما اکنون با آن مواجهیم، بر مبنای عقیده‌ی امروزی باورنکردنی رشد بی‌حد و حصر اقتصادی و رشد عمومی، تمدن غربی پی‌گیری شد. هیچ متفکر جدی، دیگر به رشد و پیشرفت اعتقاد ندارد. تنها سیاستمداران، هنگامی که خواهان جلب آرای بیشتری هستند، صحبت از رشد به میان می‌آورند و ادعا می‌کنند، هر چیزی قابلیت رشد و ارتقا را دارد و می‌تواند از طریق آنچه که توسعه نامیده می‌شود، به لحاظ کمی بزرگ و بزرگ‌تر شود و در این اثنا، محیط زیست طبیعی در ایالات متحده، کانادا و جاهای دیگر به ویرانی کشیده شده است. دانشمندان مدرن مقید به ادامه‌ی این راه هستند؛ ماشین‌های بزرگ‌تر می‌سازند، انرژی‌های بزرگ‌تری را مورد استفاده قرار می‌دهند، از منابع طبیعی بیشتری بهره‌برداری می‌کنند و... این عقیده عمیقاً در اذهان مردم عادی مدرن ریشه دوانیده و معمولاً از طریق آموزش و پرورش که وابسته به تئوری تکامل است، آموزش داده می‌شود.

ما در مدارس می‌آموزیم که تکامل اشکال گوناگون حیوانات، به پیدایش موجوداتی انسانی منتهی شده است که خود از طریق همین فرایند تکامل یافته‌اند. حتی امروزه در اغلب موزه‌های غرب، مردم بومی در کنار حیوانات به نمایش در می‌آیند. منظور من این است که اگر شما به موزه‌ی تاریخ طبیعی نیویورک بروید، ماموت‌ها و مخلوقات مشابه را مشاهده می‌کنید و سپس به بومیان

آمریکا می‌رسید. پس از آن به موجودات پیشرفته‌ی انسانی بر می‌خورید که آثارشان در موزه‌ی متروپولیتن به نمایش درآمده است. مطمئنم در کانادا هم وضع به همین منوال است. همه‌ی این‌ها به نوعی انسان شناسی باز می‌گردند که این منشأ ناتورالیستی را برای موجود انسانی فرض کرده و سپس انسان سفید را مورد ملاحظه قرار داده که معرف رشد و پیشرفت بشریت است.

امروزه دیگر آن گونه که در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ رایج بود - یعنی هنگامی که این عقیده به شدت در غرب رواج داشت که انسان غربی هم چون نواج این پیشرفت تکاملی مورد نظر قرار گیرد - در خصوص این موضوع صحبت نمی‌شود. مطابق این دیدگاه تمدن غربی توسعه پیدا کرد و به وضعیتی پیشرفته‌تر و ستوده‌تر از سایر تمدن‌ها تکامل یافت. آن چنان که یک مرد فرانسوی می‌اندیشید که تکامل یافته‌تر از یک بلغاری است، چون اهل اروپای غربی است؛ اگرچه آن‌ها هر دو مسیحی و هر دو سفیدپوست بودند. دیگر صحبتی از آسیایی‌ها و آفریقایی‌ها به میان نمی‌آوریم. این نظرگاه که به شدت مورد دفاع قرار می‌گرفت و به واسطه‌ی همین، ایده‌ی تکامل، زنده نگه داشته می‌شد که با همان تئوری پیشرفت ترکیب شده بود، امروز همان گونه که در تداوم نژادپرستی در غرب شاهدش هستیم - به هیچ عنوان نمرده و به واسطه‌ی نقد روشنفکرانه‌ی آن از بین نرفته است. ما باید سرشت واقعی آن را درک کنیم و سپس از منظر عقلانی و نیز اخلاقی به نقد آن بپردازیم؛ چرا که این عقیده به هر کجا که رفته، ساختارهای سستی تفکر موجود را به ویرانی کشانده است.

منبع:

<http://www.fararu.com/vdejiywaz.t.1a.5r2bect.html>

بنابراین ما باید از نقطه نظر اسلامی به رد و ابطال منشأ تصادفی حیات بپردازیم. در این خصوص باید سه عنصر اصلی را در نظر گرفت: اول، ویران سازی اشکال در مفهوم غایی. دوم، فرو کاستن علیت به سطح افقی که به معنی انکار علیت عمومی و بنابراین رابطه‌ی علت و معلولی الهی است. سوم، افقی کردن زنجیره‌ی عمودی وجود